

حق تجدیدنظر در فرآیند دادرسی عادلانه*

عباس منصورآبادی**

چکیده

تجدیدنظر و اعتراض به آرا و احکام قضایی یکی از موضوعاتی است که بعد از انقلاب اسلامی محل بحث و اختلاف نظر زیادی بوده است. روند قانون‌گذاری بخوبی نشان می‌دهد که قانون‌گذار، آن چنان که باید ماهیت، ارزش و اعتبار تجدیدنظر را مورد توجه قرار نداده است. با آن که این بخش از مقررات بیش از سایر بخش‌ها دستخوش تغییر و تحول بوده است، هنوز تا رسیدن به جایگاه واقعی خویش فاصله زیادی دارد. این امر از این جا ناشی می‌شود که گروهی از فقها مدعی شده‌اند که در فقه و شریعت اسلامی، تجدیدنظر به رسمیت شناخته نشده است. در این مقاله با بررسی نظرات و دیدگاه‌های مختلف حقوق‌دانان در خصوص تجدیدنظر، ضرورت آن در دنیای امروز به اثبات رسیده و اصول و قواعد کلی حاکم بر آن به صورت استدلالی مورد بررسی قرار گرفته است. از این نظر بدیهی است که با توجه به شرایط فعلی جامعه مابین‌بینی تجدیدنظر به شکلی که در سایر نظام‌های حقوقی مطرح است، نه تنها با شرع مغایرتی ندارد، بلکه در جهت اهداف کلی شریعت قرار دارد.

کلید واژه‌ها: تجدیدنظر، پژوهش، فرجام، اعاده دادرسی، واخواهی، اعتراض، دادرسی

عادلانه.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز.

دریافت ۸۴/۲/۱۷؛ پذیرش ۸۴/۵/۱۵.

مقدمه

دادرسی عادلانه، مدل و الگویی برای اداره و انجام دادرسی کیفری است که بویژه در سال‌های اخیر، در سطح ملی و بین‌المللی مورد توجه محافل و نهادهای مختلف حقوقی و قضایی قرار گرفته است. در این جهت سازمان عفو بین‌الملل^۱ یک راهنمای نمونه را بر اساس قراردادهای و اسناد بین‌المللی تدوین و به کشورهای آرایه کرده است، تا بر اساس آن، به سوی دادرسی عادلانه گام بردارند. حق تجدیدنظر از جمله حقوقی است که در بند ۲۶ این راهنما به عنوان بخشی از فرآیند دادرسی عادلانه مورد توجه قرار گرفته است.

تجدید نظر چیست؟ برای انجام دادرسی عادلانه تا چه حد ضرورت دارد؟ و چه اصول و قواعدی بر آن حاکم هستند؟ این‌ها مسائلی هستند که نوشتار حاضر در پی پاسخ‌گویی به آن‌هاست.

تجدیدنظر روشی است که در پرتو آن امکان بازبینی آرای قضایی فراهم آمده و اعمال ضابطه‌مند آن اجرای عدالت و احراز واقع را بیش از پیش ممکن می‌سازد. با لحاظ خطاپذیری انسان، تجدیدنظر امری کاملاً ضروری است. در این زمینه، مطالب این نوشتار در سه مبحث قابل طرح هستند: ۱- مفهوم و ماهیت تجدیدنظر، ۲- ضرورت تجدیدنظر، و ۳- اصول و قواعد کلی حاکم بر تجدیدنظر.

شایان ذکر است که بررسی مفهوم و ماهیت دادرسی عادلانه فرصت دیگری را می‌طلبد، لکن با توجه به ارتباط آن با موضوع مورد بحث، اشاره اجمالی به آن ضرورت دارد. مبنا و معیار اولیه در این زمینه ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است.^۲ به موجب بند ۱ ماده یاد شده: «همه افراد در مقابل دادگاه‌ها و دیوان‌های دادگستری متساوی هستند. هر کس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بی‌طرف تشکیل

۱. سازمان عفو بین‌الملل «amnesty international» در سال ۱۹۶۱ به دنبال انتشار مقاله‌ای در نشریه آبزور انگلستان به وجود آمد. این سازمان غیردولتی توسط جمعی از حقوق دانان و سیاستمداران در لندن تأسیس گردید و بعدها به کشورهای دیگر گسترش یافت. این سازمان بدون وابستگی به هیچ دولت یا سازمانی در زمینه مسایل و موضوعات حقوق بشری فعالیت می‌کند (آقایی، ۱۶۴، ۱۳۷۶).

۲. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مطابق با ۱۳۴۵/۹/۲۵) مجمع عمومی سازمان ملل که دولت ایران در سال ۱۳۵۴ به آن ملحق شده است. این میثاق در جهت تکمیل اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب رسیده است و تعهداتی را برای دولت‌های عضو در جهت رعایت و تضمین حقوق آزادی‌ها ایجاد می‌کند.

شده طبق قانون رسیدگی بشود و آن دادگاه درباره حقانیت اتهامات جزائی علیه او یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات او در امور مدنی اتخاذ تصمیم بنماید». بر این اساس و با توجه به سایر معیارهایی که در این زمینه وجود دارد منظور از دادرسی عادلانه برقراری تعادل و توازن بین اقتدار و اختیارات دولت از یک سو، و موقعیت و شرایط متهم از سوی دیگر، دادرسی‌های کیفری است. در هر پرونده کیفری همواره یک طرف دعوا دولت است (با همه امکانات و اختیاراتی که دارد) و طرف دیگر متهم است که از موقعیت کاملاً متفاوت و پایین‌تری برخوردار است. از لحاظ نظری و در مرحله قانون‌گذاری، وضع قواعد و مقرراتی که به طور دقیق حدود اختیارات و وظایف مجریان عدالت کیفری و همچنین حقوق و امتیازات متهم در مقابل آن‌ها را معلوم و معین کند، بخشی از فرآیند دادرسی عادلانه است و اجرای درست و بجای این مقررات و قواعد در مقام تعقیب متهمین و مرتکبین جرایم بخش مهم‌تر آن محسوب می‌شود. بدین ترتیب ایجاد تعادل و توازن در دادرسی‌های کیفری در پرتو دو رشته فعالیت موازی و یا در طول یکدیگر: ۱- ضابطه‌مند ساختن تعقیب و دادرسی کیفری و ۲- مبتنی ساختن تعقیب کیفری بر ضابطه و قاعده، امکان‌پذیر است.

مبحث اول - مفهوم و ماهیت تجدیدنظر

از لحاظ لغوی تجدیدنظر مرکب از دو واژه «تجدید» و «نظر» است و هر دو واژه عربی هستند؛ ولی در عربی با این ترکیب استعمال نمی‌شود. در زبان فارسی به معنای باز اندیشیدن، دوباره تعمق کردن در کار یا چیزی، در امری یا چیزی دوباره نظر کردن، چیزی یا امری را مورد بررسی مجدد قرار دادن، بازبینی و بازنگری آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳، معین، ۱۳۵۶، ج ۱).

از نظر اصطلاحی، این واژه در دو دهه اخیر (دوران بعد از انقلاب اسلامی سال ۵۷) به ادبیات حقوقی ما راه پیدا کرده است.^۱ در قوانین و مقررات جاری گاهی تجدیدنظر مترادف با

۱. در قوانین و مقررات قبل از انقلاب، تنها در باب پنجم قانون آیین دادرسی کیفری تجدیدنظر مترادف با اعاده دادرسی به کار رفته بود؛ ولی در مقررات بعد از انقلاب به ترتیب در قوانین زیر این واژه به کار برده شده و جایگاه خاص خود را در نظام حقوقی ما پیدا کرده است: ۱- مواد ۱۷ و ۱۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸؛ ۲- مواد ۱۲ و ۱۳ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸؛ ۳- مواد ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر قانون اصلاح پاره‌ای از مواد قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱؛ ۴- ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک دو ←

اعتراض به آرا و احکام قضایی، در هر مرحله‌ای از رسیدگی و نزد هر یک از مراجع قضایی، به کار برده شده است؛ گاهی معنای پژوهش و استیناف از آن اراده می‌شود و در پاره‌ای از موارد به معنای فرجام (تمییز) و حتی اعاده دادرسی به کار برده می‌شود. در این مقاله، معنای عام و مطلق تجدیدنظر که همه شقوق اعتراض به احکام و آرای قضایی را شامل می‌شود، مورد نظر است. لذا برای روشن شدن این معنا و آرایه تعریف در مورد آن، لازم است ابتدا واژه‌های یاد شده را مورد تعریف قرار دهیم:

در آیین دادرسی، طرق اعتراض به احکام و آرای قضایی را به گونه‌های مختلفی تقسیم‌بندی کرده‌اند که در مجموع به شناسایی چهار طریق می‌انجامد: واخواهی، استیناف، فرجام و اعاده دادرسی. واخواهی و استیناف را طریق عادی و فرجام و اعاده دادرسی را طریق فوق‌العاده می‌گویند (فتحی سرور، ۱۹۸۱، ۲، ۱۲۰۶؛ عبید، ۱۹۸۹، ص ۸۶۱؛ محمد سلامه، ۱۹۸۸، ص ۳۷۹؛ عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۵۴؛ شمس، ۱۳۸۱، ص ۲۹۰ و متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۹۸).

منظور از طرق عادی تجدیدنظر، راه‌هایی است که در مقابل هریک از اصحاب دعوا گشوده است و نسبت به همه آرا و احکام صادره از مراجع قضایی قابل اعمال است، مگر که استثنا شده باشد؛ و طرق فوق‌العاده تجدیدنظر، به راه‌هایی اطلاق می‌شود که تنها نسبت به دسته خاصی از آرا و در موارد معینی قابل اعمال است.

در نظام حقوقی ایران، روش‌های پیش گفته در حال حاضر به صورت روشن و دقیق مورد شناسایی قرار نگرفته‌اند^۱ و علاوه بر روش‌هایی که تا اندازم‌ای با روش‌های مزبور انطباق دارند، دو روش دیگر برای تجدیدنظر و اعتراض به آرا و احکام قطعی وجود دارند که عبارتند از: الف - اعتراض نزد شعب تشخیص دیوان عالی کشور که به اختصار آن را «تجدیدنظر تشخیصی» می‌نامیم، ب - اعتراض نزد رئیس قوه قضاییه که می‌توان از آن به «تجدیدنظر

→ مصوب ۱۳۶۴؛ ۵- قانون تجدیدنظر مصوب ۱۳۶۷؛ ۶- قانون تعیین موارد تجدیدنظر مصوب ۱۳۷۲؛ ۷- قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحات آن در سال ۱۳۸۱ و ۸- قانون آیین دادرسی کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹.

۱. در حال حاضر رسیدگی دادگاه‌های تجدیدنظر به آرای صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب به منزله رسیدگی استینافی و رسیدگی دیوان عالی کشور به آرای صادره از دادگاه‌های کیفری استان به منزله رسیدگی فرجامی است.

احتیاطی - تکمیلی» یاد کرد. این دو نیز در زمره راه‌های فوق‌العاده تجدیدنظر قرار می‌گیرند. بنابراین، در نظام حقوقی ایران^۱، با در نظر گرفتن این که قانون گذار اصطلاح استیناف و فرجام را در قانون آیین دادرسی کیفری به کار نبرده و در عمل رسیدگی دادگاه‌های تجدیدنظر را به منزله استیناف، و رسیدگی دیوان عالی کشور را به منزله فرجام می‌توان محسوب داشت؛ راه‌ها و طرق تجدیدنظر و اعتراض به آرا و احکام نهایی و قطعی، شش قسم است: واخواهی، استیناف، فرجام، اعاده دادرسی، تجدیدنظر تشخیصی و احتیاطی.

بدین ترتیب تجدیدنظر کیفری در معنای عام هر روشی است که در پرتو آن محکوم علیه، شاکی و یا دادستان می‌تواند به رأی غیرقطعی (بدوی) و یا قطعی و نهایی صادره از یک مرجع قضایی اعتراض کند و یک دادگاه صلاحیتدار ملزم می‌شود که این اعتراض را مورد رسیدگی قرار داده و در مورد آن رأی صادر کند. در حقوق کشورهای عربی برای بیان این معنا واژه «الطعن» را به کار می‌برند و منظور از آن، اعتراض به رأی صادره از هر یک از مراجع قضایی است (فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۱۲۰۵؛ عبید، ۱۹۸۹، ص ۸۶۲؛ محمد سلامه، ۱۹۸۸، ص ۳۷۵؛ نجیب حسنی، ۱۹۸۸، ص ۹۹۹؛ عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۳ و کرم، ۱۹۸۷، ص ۳۱۶). در حقوق انگلیس و آمریکا واژه «appeal» همین بار معنایی را دارد. البته اکثر فرهنگ‌نویسان ما این واژه را به استیناف و پژوهش معنا کرده‌اند (حق‌شناس و دیگران: ۱۳۸۱، ص ۵۲)، در حالی که این واژه در نظام‌های حقوقی یاد شده، از لحاظ اصطلاحی، در معنای عام اعتراض به آرای قضایی استعمال می‌شود و به حسب مرجع رسیدگی کننده به اعتراض، صورت‌های مختلفی پیدا می‌کند. لذا می‌توان آن را معادل واژه تجدید نظر در معنای عام قرار داد. این واژه در معنای عام عبارت است از هر روشی که به موجب آن یک پرونده برای رسیدگی مجدد از یک دادگاه پایین‌تر به یک دادگاه بالاتر انتقال پیدا می‌کند (زویت، ۱۹۵۹، ص ۱۳۱؛ بلاک، ۱۹۹۹، ص ۹۴؛ بستر، ۱۹۹۳، ص ۱۰۳ و الفاروقی، ۱۹۸۰، ص ۴۶).

۱. در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۰ طرق اعتراض به احکام منحصر به چهار طریق بود: واخواهی، استیناف، فرجام و اعاده دادرسی. در حقوق کشورهای که از فرانسه الگوپذیری داشته‌اند، مانند مصر، لبنان و سوریه نیز همین چهار طریق وجود دارد (الشواربی، ۱۹۸۸؛ عبید، ۱۹۸۹؛ فتحی سرور، ۲۰۶، ۱۹۸۱ و بهنام، ۱۹۸۷، ۳۶۷).

واخواهی، روشی است که به موجب آن کسی که حکم غیابی بر ضد او صادر گردیده به آن حکم اعتراض می‌کند و همان دادگاه صادر کننده حکم به آن رسیدگی کرده و در مورد آن رأی مقتضی صادر خواهد کرد (شمس، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱؛ عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۶۲؛ فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۱۲۱۱؛ محمود مصطفی، ۱۹۷۰، ص ۵۳۳ و محمد سلامه، ۱۹۸۸، ص ۳۸۸).

در حقوق کشورهای انگلوساکسون مانند انگلیس و آمریکا روش وخواهی وجود ندارد و احکام صادره از مراجع قضایی در هر حال حضوری محسوب می‌شوند؛ زیرا در این کشورها موضوع دعوا از طریق شاکی و خواهان به متهم یا خواننده ابلاغ می‌شود و وی مکلف است اختاریه مربوطه را به او تسلیم و یا در محل اقامت‌ش الصاق کند. در صورتی که شخص احضار شده در وقت مقرر حاضر نگردد و ابلاغ اختاریه نیز در نظر دادگاه محرز گردید، دادگاه می‌تواند، حسب مورد آن شخص را جلب کند و یا به ضررش حکم صادر کند (عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۱۱۴ و صفوت، ۱۹۲۳، ص ۲۳۶).

استیناف (پژوهش) به طریقه‌ای از اعتراض به آرای صادره از دادگاه‌ها اطلاق می‌شود که به موجب آن کسی که در مرحله بدوی حکم به ضرر او صادر شده است و یا دادستان از دادگاه بالاتر (تجدیدنظر) خواستار رسیدگی به پرونده برای بار دیگر می‌شود؛ در صورتی که دادگاه تجدیدنظر اعتراض را موجه تشخیص داد، رسیدگی کرده و رأی مقتضی صادر می‌کند (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱). البته همان طور که یادآور شدیم در مقررات جاری قانون گذار واژه استیناف را به کار نبرده است ولی اعتراض به آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب که نزد دادگاه تجدیدنظر قابل رسیدگی است، مصداق بارز استیناف است و بجاست که آن را «تجدیدنظر استینافی» بخوانیم. حقوق دانان عرب نیز استیناف را قریب به همین مضمون تعریف کرده‌اند (فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۱۲۳۵؛ عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۱۴۴؛ محمود مصطفی، ۱۹۷۰، ص ۵۵۱ و نجیب حسینی، ۱۹۸۸، ص ۱۰۴۳).

همان طور که در بالا اشاره شد، در حقوق آمریکا و انگلیس واژه تجدیدنظر برای مطلق اعتراض به احکام به کار برده می‌شود و به اعتبار مرجع رسیدگی کننده به اعتراض، نوع و ماهیت تجدیدنظر متفاوت است. به طور کلی در این کشورها تجدیدنظر با کشورهای پیش گفته تفاوت زیادی دارد. در کشورهای عربی و سایر کشورهایی که از فرانسه الگوپذیری دارند، استیناف و فرجام دو طریق تجدیدنظر متفاوت هستند؛ اولی را طریق عادی که مستلزم رسیدگی ماهوی است و دومی را طریق فوق‌العاده که مستلزم رسیدگی شکلی است، می‌خوانند. به عبارت دیگر، در کشورهای همچون فرانسه مرحله فرجام، مرحله سوم رسیدگی محسوب

نمی‌شود (شیهان: ۱۹۷۵، ص ۹۰)؛ ولی در نظام حقوقی انگلیس و آمریکا سه مرحله رسیدگی وجود دارد (فتیحی سرور، ۲۰۰۳، ص ۱۷). البته در این کشورها مقررات مربوط به تجدیدنظر تحول زیادی را پشت سر گذاشته که بررسی آن از حوصله این بحث خارج است و به اختصار می‌توان گفت: اعتراضی که نزد دادگاه تجدید نظر «Court of Appeal» قابل رسیدگی است، مرحله دوم رسیدگی محسوب می‌شود و به منزله تجدیدنظر اولی (استیناف) است و اعتراضی که نزد دیوان یا دادگاه عالی «House of Lords» در انگلیس و «Supreme Court» در آمریکا قابل رسیدگی است، سومین مرحله رسیدگی و به منزله تجدیدنظر نهایی است (کارلسون، ۱۹۹۹، ص ۲۷۲؛ اسواتون و مرگان، ۱۹۸۰، ص ۲۱۸ و اسپراک، ۲۰۰۲، ص ۴۰). البته تقسیم‌بندی، حدود صلاحیت و اختیارات هر یک از مراجع مزبور در هر یک از کشورهای یاد شده کاملاً با یکدیگر متفاوت است و حتی در ایالت‌های مختلف آمریکا این تفاوت به صورت فاحش به چشم می‌خورد، به گونه‌ای که حتی نام‌گذاری دادگاه‌ها نیز با یکدیگر تفاوت دارند (کوهن، ۲۰۰۲، ص ۱۲۵ و بلونی، ۲۰۰۰، ص ۱۷۰).

فرجام، همان طور که معنای لغوی فرجام دلالت دارد، آخرین مرحله رسیدگی است، جایی که باید رسیدگی قضایی را خاتمه داد و باب مناقشات را مسدود کرد. در اکثر نظام‌های حقوقی برای پرهیز هر چه بیش‌تر از اشتباه و خطا در رسیدگی به جرایم مهم، راهکارهای مختلفی را در نظر گرفته‌اند، از جمله الزامی بودن تحقیقات مقدماتی، رسیدگی با تعدد قاضی، قابل فرجام بودن آرا و غیره. **فرجام** (تمیز) به نوبه خود روشی است که بر اساس آن محکوم علیه و یا دادستان می‌توانند به رأی صادره از دادگاه استان اعتراض کنند و این اعتراض توسط دیوان عالی کشور مورد رسیدگی قرار گرفته، تصمیم مقتضی مبنی بر نقض یا ابرام در مورد آن اتخاذ می‌کند. بر همین اساس نیز دیوان عالی کشور را «مرجع نقض یا مرجع نقض و ابرام» می‌خوانند. در قوانین و مقررات جاری در باب آیین دادرسی کیفری تعبیر فرجام و تمیز به کار برده نشده است، ولی همانطور که در مورد استیناف اشاره شد، این مرحله از رسیدگی را نیز می‌توان «تجدیدنظر فرجامی» خواند.

در قوانین کشورهای عربی، معادل واژه فرجام، واژه «لنقض» به کار برده شده است و به همین اعتبار نیز دیوان عالی را «محکمةالنقض» می‌خوانند. مرحله فرجام (نقض)، سومین مرحله رسیدگی محسوب نمی‌شود، بلکه روشی است که در پرتو آن دیوان عالی نقش و رسالت خود که نظارت بر حسن اجرای قانون در دادگاه‌های تالی است، ایفا می‌کند (فتیحی سرور، ۲۰۰۳، ص ۱۹؛ عبید، ۱۹۸۹، ص ۹۴۷ و سلامه، ۱۹۸۸، ص ۴۹۰).

اعاده دادرسی، راهی برای جبران اشتباهات احتمالی است که ممکن است در احکام قطعی راه پیدا کرده باشند. این طریق از جمله طرق فوق‌العاده اعتراض به احکام محسوب می‌شود و در جهت جبران بی‌عدالتی‌های احتمالی، با قیود، شرایط و تشریفات خاص، همواره مفتوح است. اعاده دادرسی، طریق فوق‌العاده محسوب می‌شود، به اعتبار این که در شرایط کاملاً استثنایی امکان اجرای آن فراهم است و تنها در مورد احکام قطعی قابل اجراست. بنابراین اعاده دادرسی، روشی است که در پرتو آن محکوم علیه و یا دادستان می‌توانند در موارد خاصی به احکام قطعی صادر شده از هر یک از محاکم اعتراض کنند و در صورت پذیرش اعتراض، پرونده مربوطه مورد رسیدگی مجدد قرار می‌گیرد. در حقوق کشورهای عربی یاد شده، اعاده دادرسی را «عاده النظر» می‌خوانند و دقیقاً همین معنا از آن اراده می‌شود (فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۳۸۶؛ عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۳۷۷ و محمد سلامه، ۱۹۸۸، ص ۵۸۷). در حقوق انگلوساکسون این قسم از اعتراض و تجدیدنظر نیز وجود ندارد و در صورت نیاز به اعاده دادرسی، بر اساس قواعد کلی تجدیدنظر اقدام می‌شود (عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۳۹۵).

تجدیدنظر تشخیصی و احتیاطی که به تازگی در حقوق ایران باب شده است، از مبنای حقوقی و فقهی برخوردار نیست و محل ایراد و اشکال فراوان است که بررسی آن فرصت دیگری می‌طلبد (گلدوست، ۱۳۸۳، ص ۳۸-۳۲۲).

بنابر آنچه گذشت، تجدیدنظر و اعتراض به آرا و احکام صادره از مراجع قضایی شقوق و اقسام مختلفی دارد که ماهیت هر یک با دیگری متفاوت است. شناخت ماهیت هر یک از روش‌های یادشده به درجه بندی دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی هر دادگاه بستگی دارد (بهنام، ۱۹۸۷، ص ۴۴۱ و محمد سلامه، ۱۹۸۸، ص ۵۸۷).

با وجود آن که تجدیدنظر، لازمه دادرسی عادلانه محسوب می‌شود، در مورد ضرورت آن تردیدهایی وجود دارد و متأسفانه در نظام قانون‌گذاری ایران در سال‌های اخیر به صورتی کاملاً غیرمنطقی و غیر علمی به آن نگریسته شده است. از این رو ضرورت این تأسیس مهم حقوقی را در مبحث بعد مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مبحث دوم - ضرورت تجدیدنظر

منابع و متون تاریخی، حکایت از آن دارد که تجدیدنظر و اعتراض به آرای قضایی، نهادی نوظهور در عالم حقوق نیست. در زمان‌های کهن شاهان و سلاطین، گذشته از آن که قضاوت در امور مهم را از حقوق و یا وظایف خود به شمار می‌آورده‌اند، به تظلمات مربوط به آرا و احکام

صادره از قضات منصوب خود نیز رسیدگی می‌کرده‌اند. این عملکرد، جلوه‌ای از تجدیدنظر در گذشته محسوب می‌شود (عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۷؛ ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۳۲ و راوندی، ۱۳۷۲، ص ۸۹). در قرون اخیر، تجدیدنظر به اشکال و گونه‌های مختلفی که در مبحث قبل به آن‌ها اشاره شد، در اکثر نظام‌های حقوقی به عنوان بخشی از فرآیند دادرسی مورد شناسایی قرار گرفته است. با این وصف، در مورد ضرورت آن اتفاق نظر وجود ندارد. بعضی آن را زاید و بیهوده می‌دانند و عده‌ای بر اهمیت آن استدلال کرده‌اند (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۴۳). از این رو دیدگاه‌های مخالفین و موافقین را به طور جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

یک - دیدگاه مخالفین تجدیدنظر:

در مخالفت با تجدیدنظر به جهات زیر توجه شده است:

الف - بروکراسی^۱: مهم‌ترین دلیلی که در جهت اثبات نامفید، بلکه مضر بودن تجدیدنظر مطرح شده است، پیدایش و حاکمیت بروکراسی بر نظام و سازمان قضایی است (کوهن، ۲۰۰۲، ص ۲). لازمه تجدیدنظر، به رسمیت شناختن سلسله مراتب اداری در سازمان قضایی است. بدین ترتیب که کار و فعالیت قضایی در یک مرحله به اتمام نمی‌رسد و زمانی می‌تواند از ارزش و اعتبار برخوردار باشد که این سلسله مراتب را سیری کند. چنین شیوه‌ای در درازمدت و حتی کوتاه مدت، به پیدایش سازمان گسترده‌ای منجر می‌شود که انجام دادن کارها به رأس هرم آن ختم می‌گردد. در عمل، به نتیجه رسیدن یک کار تا جلب موافقت فرد یا افرادی که در رأس هرم قرار گرفته‌اند به طول می‌انجامد و با توجه به گستردگی و کثرت کارهای قضایی، از یک سو، و محدودیت توان و کارایی یک فرد و یا تعداد اندکی از افراد، از سوی دیگر، انجام دادن کارها مقدور و میسر نخواهد بود. انجام امور قضایی مستلزم دقت و سرعت توأم با یکدیگر است و چنین رویه‌ای نظام قضایی را از هدف باز می‌دارد (همان). ثمره چنین رویه‌ای، چیزی جز تمرکزگرایی و ریاست پرستی نیست، در حالی که تجربه نشان داده است که بروکراسی باعث کندی انجام دادن امور و مانع بزرگی برای پیشرفت و ترقی جامعه است (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۴۶).

۱. بروکراسی در لغت به معنای تمرکزگرایی، دیوان سالاری و رعایت تشریفات اداری در حد افراط آمده است و در اصطلاح بر سیستم حکومتی و اداری مبتنی بر تمرکزگرایی و رعایت سلسله مراتب اطلاق می‌شود که در انجام امور اداری و رسمی در بیش‌تر موارد به یک یا چند مقام خاص که در بالاترین مرتبه اداری و حکومتی قرار دارند، ختم می‌شود (الفاروقی، ۱۹۹۸، ص ۹۷ و بستر، ۱۹۹۳، ص ۲۹۸).

بروکراسی باعث فرجه شدن سازمان اداری و قضایی و تحمیل هزینه‌های اضافی به دولت و جامعه می‌شود، ابتکار عمل را از افراد سلب کرده، و آنان را به تبعیت کورکورانه وادار می‌کند. تجربه نشان داده است که ایجاد سازمان‌های بالادست در تشکیلات اداری مشکل‌ساز و ناکارآمد است و به طریق اولی می‌توان گفت که در سازمان قضایی زیان‌بارتر است. بدون تردید برقراری سیستم تجدید نظر به پیدایش سازمان‌های بالادست در نظام قضایی منجر می‌شود و انجام دادن فعالیت قضایی را دچار بحران می‌سازد. از این رو به جای پیش‌بینی تجدیدنظر باید راه‌های تقویت سازمان قضایی را در الگوهای دیگر همچون تخصصی کردن کارهای قضایی، توسعه دادگاه‌های بدوی و غیره جست و جو کرد (محمود مصطفی، ۱۹۷۰، ص ۵۵۰).

ب - دوباره کاری: در رسیدگی‌های قضایی، فرض بر این است که یک مرجع قضایی پس از این که تحقیقات لازم را به عمل آورد، تمامی زوایای کور و مبهم پرونده را مورد بررسی قرار داده، رسیدگی را به صورت کامل و فراگیر به انجام می‌رساند و آن گاه به صدور رأی اقدام می‌کند. بنابراین اگر دادگاهی قبل از تکمیل تحقیقات و رسیدگی کامل حکم صادر کند و نقصی در کار او وجود داشته باشد، باید راهی در پیش گرفت که چنین اقدامی صورت نپذیرد؛ نه آن که کار رسیدگی را برای بار دوم به مرجع دیگری بسپاریم. اگر رسیدگی اولی به صورت کامل و جامع صورت پذیرفته باشد، دیگر جایی برای رسیدگی بعدی باقی نمی‌ماند. در این حالت رسیدگی دادگاه بعدی (بالتر)، نوعی دوباره کاری و تکرار کارهایی است که قبلاً انجام شده است (المرفصاوی، ۱۹۸۲، ص ۷۹۱ و فیلیس، ۱۸۹۴، ص ۲۸). بنابراین تجدیدنظر و رسیدگی مجدد در نظام قضایی نمی‌تواند چندان که انتظار می‌رود، مفید و موثر باشد.

ج - رسیدگی دور از واقعیت: وقتی پرونده‌ای تشکیل می‌شود، دادگاه بدوی امور و مسایل متعددی را مورد بررسی و رسیدگی قرار می‌دهد و مدارک و ادله مربوط به آن‌ها را جمع‌آوری می‌کند. اصولاً دادگاه بدوی به صورت ملموس و محسوس با مسایل و موضوعات پرونده ارتباط دارد و از لحاظ زمانی به وقایع نزدیک‌تر است و بر اساس واقعیت‌هایی که بدان‌ها دست پیدا کرده است، تصمیم‌گیری می‌کند. بنابراین تصمیم‌گیری دادگاه بدوی بیش‌تر مقرون به واقع است و مبتنی بر واقعیت‌هایی است که آن‌ها را احراز کرده است. پس از این مرحله است که پرونده تشکیل شده در اختیار دادگاه تجدیدنظر قرار می‌گیرد و بدیهی است که دادگاه تجدیدنظر با این واقعیت‌ها بیگانه است. به عنوان مثال دادگاه بدوی شهود را در زمانی که به وقوع حادثه نزدیک‌تر است، احضار کرده و از آن‌ها تحقیق می‌کند؛ ولی دادگاه تجدیدنظر تنها اظهارات شهود را که در پرونده منعکس شده است، را مورد مطالعه می‌کند و به فرض آن که

امکان احضار شهود فراهم باشد، مفاد اظهارات آن‌ها نمی‌تواند دقیقاً به همان صورتی باشد که قبلاً بیان کرده‌اند. بدون تردید گذشت زمان می‌تواند بر فکر و ذهن آن‌ها اثر بگذارد و فراموش کاری، تغییر عقیده و مطالبی که در این فاصله زمانی دیده و شنیده‌اند بر اظهارات بعدی آن‌ها در دادگاه تجدیدنظر تأثیرگذار است و این وضعیت به نوبه خود بر تصمیم‌گیری دادگاه اثر می‌گذارد و هر آینه می‌تواند نتیجه‌ای به دور از واقعیت را در پی داشته باشد (محمود مصطفی، ۱۹۷۰، ص ۵۵۰؛ المرصفاوی، ۱۹۸۲، ص ۷۹۲ و فیلیس، ۱۸۹۴، ص ۲۹). بنابراین رسیدگی دادگاه بدوی بیش‌تر مبتنی بر واقعیت است تا رسیدگی دادگاه تجدیدنظر. از این رو در جهت بالا بردن اعتماد و اطمینان به آرای صادره از دادگاه‌ها باید راه‌های اطمینان بخش در مرحله بدوی را توسعه داد.

د- کم‌توجهی و بی‌دقتی: وجود مرحله تجدیدنظر این احساس را در قضات دادگاه پایین‌تر تقویت می‌کند که ضعف و نقصان کار آن‌ها در مرحله بالاتر و تجدیدنظر جبران می‌شود و چنین احساسی به طور ناخودآگاه به کم‌توجهی و بی‌دقتی قضات دادگاه‌های بدوی می‌انجامد. منتهی اگر آن‌ها بدانند که سرانجام کار به آن‌ها ختم می‌شود و راهی برای جبران اشتباهات آن‌ها وجود ندارد، اهتمام و سعی بیش‌تری در رسیدگی و صدور حکم دارند. وقتی قاضی دادگاه بدوی بداند در مقابل رأیی که صادر می‌کند مسؤول است و کسی نیست که نارسایی‌های کار او را جبران بکند، با دقت و وسواس بیش‌تری کار دادرسی را انجام می‌دهد؛ ولی وقتی کسان دیگری را در کار خود سهیم می‌داند، اهتمام کم‌تری به خرج می‌دهد؛ حتی در نظام رسیدگی چند درجه‌ای هر یک از قضات به نوعی خود را فارغ از هرگونه مسؤولیت می‌دانند و هر یک تقصیر را متوجه دیگری می‌داند (القللی، ۱۹۴۶، ص ۱۳).

ذ- اطلاع دادرسی: هر چند لازمه کار دادرسی، دقت و صرف زمان است، این زمان نباید مدت بسیار زیادی به طول انجامد. برای رسیدگی به هر پرونده‌ای، با توجه به وضعیت و شرایط پرونده، فرصت زمانی معقول و منطقی لازم است که به طور معمول این مقدار زمان در مرحله بدوی صرف رسیدگی به پرونده می‌شود. این صرف زمان با انتظارات اصحاب دعوا و شرایط و امکانات جامعه کاملاً تناسب دارد؛ ولی اگر رسیدگی بیش از این مدت به طول انجامد، موجب تحمیل هزینه اضافی به جامعه و نارضایتی اصحاب دعوا خواهد شد. این وضعیت با اهداف آیین دادرسی سازگاری ندارد و جامعه را از دستیابی به نظم و امنیت باز می‌دارد. حال اگر پس از رسیدگی و صدور حکم در مرحله بدوی که به اندازه کافی وقت برای آن صرف شده است، بنا باشد که پرونده برای بار دیگر نزد دادگاه تجدیدنظر مورد رسیدگی قرارگیرد، بدیهی است که

کرده‌اند:

الف - رعایت احتیاط: در کار و فعالیت قضایی، بویژه در امور کیفری، اصل اولی که راهنما و هادی فکر و اندیشه انسان است، اصل احتیاط است. احتیاط اقتضا می‌کند که انسان در جهت کشف هر مجهولی، بویژه مجهولات قضایی، به دانش و آگاهی خود بسنده نکرده، و هر راه معقولی را برای احراز واقع و دستیابی به حقیقت دنبال کند. بدون تردید تجدیدنظر از جمله روش‌های معقولی است که می‌تواند در روشنگری هرچه بیش‌تر مجهولات قضایی مفید و مؤثر باشد (آرکین، ۱۹۹۲، ص ۵۰۴). به تجربه ثابت شده که با همه دقت و تلاشی که قضات دادگاه‌های پایین‌تر به کار بسته‌اند و با وجود آن که از روی بی‌غرضی و بی‌نظری تصمیم‌گیری کرده‌اند، در عمل مرتکب خطا شده و مصون از اشتباه نبوده‌اند. بنابراین صرف نظر از نارسایی‌های دیگری که ممکن است دادرسی‌ها را تحت تأثیر قرار داده، باعث بروز خطا و اشتباه در کار و تصمیم‌گیری‌های قضایی شوند، تجربه‌های اندک از نارسایی‌ها نیز ما را به حزم و احتیاط وا می‌دارند و اندیشه تجدیدنظر را قوت می‌بخشد (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۶۱).

ب - تضمین بی‌طرفی در قضاوت: بی‌طرفی در قضاوت، از لوازم ذاتی دادرسی عادلانه است. با در نظر گرفتن این معنا در صورتی که دادگاه پایین‌تر، لاقلاً بزعم و تصور اصحاب دعوا به طور جانبدارانه دادرسی را انجام داده و تصمیم‌گیری کرده باشد، با وجود مرحله تجدیدنظر و رسیدگی به پرونده در دادگاه تجدیدنظر، این بدبینی و شبهه و یا جانبداری احتمالی منتفی خواهد شد؛ زیرا چنین فرض و تصویری در مورد دادگاه بالاتر (تجدیدنظر)، بویژه وقتی دادگاه تجدیدنظر مرکب از چند قاضی باشد، قابل پذیرش نیست و احتمال جانبداری به حداقل می‌رسد. به عبارت دیگر: اگر به جهتی از جهات قاضی و یا قضات دادگاه بدوی اصل بی‌طرفی در قضاوت را رعایت نکرده باشند، بدون تردید دادگاه تجدیدنظر این رویه را دنبال نخواهد کرد و این احتمال که دادگاه مزبور نیز اصل بی‌طرفی را نادیده انگارد، کاملاً منتفی است. مضافاً با وجود مرحله تجدیدنظر، دادگاه‌های پایین‌تر، با توجه به اینکه خود را در معرض ممیزی دادگاه تجدیدنظر می‌بینند، همواره به رعایت اصل مزبور مفید خواهند بود. بدین ترتیب تجدیدنظر به نوبه خود می‌تواند به عنوان روشی برای اجرا و رعایت اصل بی‌طرفی در قضاوت ایفای نقش کند (فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۱۲۰۵ و ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۵۸).

ج - دقت در رسیدگی‌های قضایی: برخلاف تصور مخالفین تجدیدنظر، فرض مقبول و قابل پذیرش در مورد قضات این است که این گروه، از نخبگان جامعه و افرادی مسؤولیت‌پذیر هستند. اگر در عمل غیر از این است، باید برای این مشکل چاره‌اندیشی دیگری کرد. بنابراین

بی‌توجهی و کم‌دقتی به بهانه وجود تجدیدنظر در مورد این گروه مصداق ندارد، بلکه برعکس: وجود تجدیدنظر، باعث دقت نظر و اهتمام بیش‌تر قضات دادگاه‌های بدوی می‌گردد؛ چرا که در چنین وضعیتی، قضات دادگاه‌های مزبور بر این امر واقف و آگاهند که عملکرد آن‌ها توسط دادگاه تجدیدنظر مورد ارزیابی و بازبینی قرار می‌گیرد. از این رو در انجام دادن امور سعی بیش‌تری خواهند کرد. اصولاً باید قضات را به گونه‌ای تربیت کرد که نسبت به پیامد تصمیمی که اتخاذ می‌کنند، بی‌تفاوت نباشند و انتظار این را داشته باشند که تصمیم آن‌ها مورد ارزیابی صحیح قرار گیرد. در چنین شرایطی هر یک از قضات به نوبه خود تلاش خواهد کرد که وضعیت مطلوب‌تری از خود نشان دهد. ثمره این تلاش و کوشش، اهتمام، دقت و توجه بیش‌تر در انجام دادن امور و تصمیم‌گیری‌های قضایی است (آرکین، ۱۹۹۲، ص ۴۴۰؛ محمود مصطفی، ۱۹۷۰، ص ۵۵۱ و ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۶۲).

د - افزایش اعتماد و اطمینان مردم: اعتماد و اطمینان شهروندان به دادگستری و دستگاه عدالت کیفری از مهم‌ترین اصولی است که متولیان امور جامعه و مجریان تشکیلات قضایی باید آن را در سرلوحه کار خود قرار دهند. مردم از دادگستری انتظار دارند که بر اساس عدالت و انصاف به دعاوی آن‌ها رسیدگی کرده، به صورت شفاف و روشن در مورد آن‌ها قضاوت شود. دادگستری نیز باید پاسخگوی این خواسته بحق مردم باشد. این تعامل زمانی صورت مطلوب را پیدا می‌کند که مردم به دادگستری اعتماد و اطمینان داشته باشند. برای جلب و تقویت اعتماد عمومی به دادگستری، تنها راه دادرسی عادلانه است و همان طوزکه اشاره کردیم، تجدید نظر لازمه آن محسوب می‌شود. اگر دادرسی منحصر به یک مرحله باشد، تصور مردم این است که در رسیدگی به دعاوی آن‌ها دقت کافی نشده است و از این رو همواره با تردید و بدبینی به دادگستری می‌نگرند و اعتماد و اطمینان چندانی به آن ندارند؛ ولی با وجود دادگاه تجدید نظر، چنین تردیدی کاهش پیدا کرده، در نتیجه اعتماد و اطمینان مردم به دستگاه عدالت کیفری افزایش پیدا می‌کند. بی‌اعتمادی مردم به دادگستری آثار و پیامدهای نامطلوبی برای جامعه در پی دارد. احقاق حق به اتکای توان و امکانات شخصی مهم‌ترین اثری است که از بی‌اعتمادی افراد به دادگستری سرچشمه می‌گیرد و ثمره چنین وضعیتی چیزی جز هرج و مرج در جامعه نخواهد بود. بنابراین برای پرهیز از چنین وضع نامطلوبی باید راه‌های جلب اعتماد مردم به دادگستری را توسعه داد و یکی از مهم‌ترین راه‌ها برقراری یک سیستم تجدیدنظر کارآمد و پویاست (المرصاوی، ۱۹۸۲، ص ۷۶۹ و ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۵۹).

ذ - وحدت و هماهنگی: به طور طبیعی مراجع نظارتی و بالادست از عملکرد و اختلاف

نظر مراجع پایین‌تر اطلاع حاصل می‌کنند. با وجود این، امکان ایجاد رویه واحد و هماهنگ در انجام امور و تصمیم‌گیری‌ها فراهم می‌آید. بدون وجود چنین مراجعی، دستیابی به وحدت و هماهنگی چندان مقدور نیست. امروزه در اکثر کشورها، گذشته از نقش و رسالت مهمی که دیوان عالی به عنوان بالاترین مرجع تجدیدنظر در ایجاد «وحدت رویه قضایی» در معنای خاص ایفا می‌کند. هر یک از مراجع تجدیدنظر نیز به نوبه خود می‌توانند در ایجاد رویه واحد و از بین بردن اختلاف نظرها موثر باشند (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۶۵ و محمد سلامه، ۱۹۸۸، ص ۴۱۴).

رویه قضایی در معنای عام، در بیش‌تر نظام‌های حقوقی به عنوان یک منبع مهم تلقی می‌شود و می‌تواند در تحول و پویایی حقوق نقش بسزایی را ایفا کند. علاوه بر این رویه قضایی به نحو چشمگیری در برقراری عدالت و انصاف در جامعه تأثیرگذار است و دستگاه عدالت کیفری را در جهت دادرسی عادلانه به حرکت در می‌آورد (صدقی، ۱۹۹۹، ص ۷۶).

ر- انتقال تجربیات: در هر تشکیلات و سازمان، همواره با یک دسته از نیروهای باتجربه و کارآموده و یک گروه از نیروهای تازه کار و کم تجربه مواجه هستیم. بقا و دوام هر سازمان تا اندازه زیادی به انتقال تجربیات گروه اول به گروه دوم وابسته است و یکی از روش‌های مهمی که می‌تواند این امر را ممکن سازد، نظارت افراد باتجربه بر کار و فعالیت کسانی است که از تجربه کم‌تری برخوردارند. بنابراین باید در درون سازمان این امکان را فراهم ساخت که نیروهای تازه کار به طور مستقل کار و فعالیت خود را به انجام برسانند و درعین حال کار آن‌ها توسط افراد باتجربه مورد ارزیابی قرارگیرد تا از یک سو خطاهای احتمالی برطرف گردد و از سوی دیگر تجربیات کارآموده‌ها به تازه کارها انتقال پیدا کند. علاوه بر این در پرتو این تعامل زمینه همفکری بیش‌تر و بهره‌مندی از اندیشه‌های یکدیگر نیز فراهم می‌شود و این امر نیز به نوبه خود می‌تواند ضریب اعتماد و اطمینان به کار و تصمیم‌گیری‌ها را افزایش دهد.

بنابراین ضرورت بهره‌مندی از چنین روش و شیوه‌ای در نظام قضایی که با سطح گسترده‌ای از مسایل پیچیده عملی و نظری روبه روست، بیش از پیش احساس می‌شود و منطق حقوق و عقل سلیم انسانی ما را به این راه رهنمون می‌کند (بهنام، ۱۹۸۷، ص ۳۷۷). بی‌مناسبت نیست که در این جا بخشی از کلام امام علی (ع) را که در بیان اهمیت دادرسی و چگونگی انجام آن خطاب به مالک اشتر انشا گردیده است مورد توجه قرار دهیم. در این نامه که به عهدنامه آن حضرت با مالک اشتر معروف است، چنین آمده است: «وَلَا يَكْتَفِي بِأَدَّتِي فَهَمُّ دُونَ أَقْصَاءَ، وَ أَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ؛ وَ [قاضی] در رسیدن به حقیقت مقصود به اندک فهم اکتفا ننماید، و درنگش در شبهات از همه بیش‌تر باشد (نهج البلاغه، نامه ۵۳). از این عبارت

مختصر و کوتاه ولی نغز و پرمعنا چنین استفاده می‌شود که برای دادرسی عادلانه و کارآمد باید راهی را پیمود که ما را به حداکثر دانش و آگاهی درباره موضوع مورد قضاوت رهنمون سازد و در این زمینه به فهم اندک نباید اکتفا کرد. در جهت گریز از شبهات باید چاره اندیشی معقول کرد و درنگ و تأمل در کار قضایی را بیش‌تر روا داشت. دادرسی را با احتیاط و دقت به انجام رساند و از به طول انجامیدن آن در حد معقول نگرانی نداشت. با این وصف، تجدید نظر در آرا و احکام قضایی طریقه‌ای است که می‌تواند فهم و آگاهی در قضاوت را افزایش داده، و قضات را از گرفتار آمدن در شبهات باز دارد.

بنابر آنچه گذشت معلوم می‌شود که محاسن و جهات مثبت تجدیدنظر بر معایب احتمالی آن رجحان دارد و عقل و منطق حکم می‌کند که در چهارچوب شرایط خاص و بر مبنای اصول و قواعد علمی در فرآیند دادرسی ملاک عمل قرار گیرد.

تجدیدنظر یک ضرورت اجتناب ناپذیر در دنیای امروز است و هیچ نظام حقوقی وجود ندارد که از آن روگردان باشد. تجدیدنظر به عنوان بخشی از دادرسی عادلانه در جهت حمایت هرچه بیش‌تر از کرامت انسانی و رعایت حقوق بشر به حساب می‌آید. از این رو در پاره‌ای از اسناد و قراردادهای بین‌المللی صراحتاً مورد تأکید قرار گرفته است. به موجب بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی: «هرکس به خاطر ارتکاب جرمی محکومیت یافته، حق دارد که محکومیت و مجازات او به وسیله یک دادگاه بالاتر طبق قانون مورد رسیدگی مجدد واقع بشود». کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر در این مورد ساکت است، ولی ماده ۲ پروتکل شماره ۷ کنوانسیون آن را جبران نموده، بر ضرورت رعایت حق تجدیدنظر تصریح کرده است. علاوه بر این در بند ۲ ماده ۸ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، ماده ۲۴ اساسنامه یوگسلاوی، ماده ۲۳ اساسنامه رندا، ماده ۸۱ اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری و پاراگراف سوم قطعنامه کمیته آفریقایی حقوق بشر این حق مورد شناسایی قرار گرفته است. بدین ترتیب این باور تقویت می‌شود که شاید بتوان درباره آثار مثبت مجازات مجرمان تردید کرد؛ اما درباره آثار زیانبار مجازات محکومان بی‌گناه، به هیچ وجه نمی‌توان تردید یا تأمل روا داشت. تجدیدنظر در احکام کیفری یکی از راه‌های پیشگیری از تحمیل مجازات به متهمان بی‌گناه و آثار زیانبار آن است. حتی در شرایطی که صلاحیت، استقلال و بی‌طرفی دادگاه محرز است و دیگر تدابیر و معیارهای مربوط به یک محاکمه منصفانه نیز رعایت شده نمی‌توان ضرورت تجدیدنظر در آرا و احکام را نفی کرد؛ چرا که اشتباه قضایی یا قانونی دادگاه همیشه ممکن است و همین اشتباه به تنهایی برای توجیه چنین ضرورتی کافی است (امیدی، ۱۳۷۹، ص ۲۶).

مبحث سوم - اصول و قواعد کلی حاکم بر تجدیدنظر

همان طور که در بالا اشاره شد، تجدیدنظر همانند هر نهاد و تأسیس دیگر حقوقی و قضایی باید تابع قواعد و اصولی باشد تا بتواند دستگاه عدالت کیفری و جامعه را به اهداف موردنظر برساند. قواعد و اصولی که در این باب لازم الرعایه هستند، از این قرارند: ۱- اصل قابل تجدیدنظر بودن آرا، ۲- قاعده صلاحیت، ۳- محدودیت زمانی، ۴- محدودیت مراتب، ۵- ذینفع بودن، ۶- رعایت تشریفات، ۷- منع تصمیم‌گیری به ضرر معترض.

یک - اصل قابل تجدیدنظر بودن آرا: با پذیرش تجدیدنظر به عنوان بخشی از فرآیند دادرسی عادلانه، قابل تجدیدنظر بودن آرا نیز بایستی به عنوان یک اصل مهم مورد قبول قرار گیرد. به این ترتیب که با درجه بندی آرا و احکام صادره از محاکم، همه آرای که از اهمیت نسبی برخوردارند، قابل تجدیدنظر باشند. مطابق مقررات قانون آیین دادرسی کیفری سابق، همه آرای صادره در امور خلافتی قطعی بود. آرای صادره در باب جنحه‌های کوچک، تنها قابل پژوهش بود و قابل فرجام نبود؛ آرای صادره در مورد جنحه‌های بزرگ، هم قابل پژوهش بود و هم قابل فرجام و آرای دادگاه‌های جنایی، فقط قابل فرجام بود.^۱ تقریباً همین رویه در کشور فرانسه و کشورهای عربی که از فرانسه الگوپذیری داشته‌اند مرسوم و متداول است؛ با این تفاوت که جرایم خلافتی دارای مجازات حبس نیز در این کشورها قابل پژوهش می‌باشند (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۷۳؛ عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۱۷۳؛ الشواربی، ۱۹۸۸، ص ۱۴۵؛ فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۱۶). در انگلیس و آمریکا نیز تقریباً همه آرای صادره از محاکم به صورت خاصی که در بالا به آن اشاره شد، قابل تجدیدنظر هستند (گیسون، ۲۰۰۲، ص ۳۲ و کارلسون، ۱۹۹۹، ص ۲۷۸).

در مورد قطعی بودن آرای صادره در امور خلافتی، این توجیه وجود دارد که اولاً: راه یافتن

۱. به موجب ماده ۲۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰: «احکام حضوری دادگاه بخش در امور خلافتی قطعی است و احکام غیابی قابل اعتراض است و حکمی که پس از اعتراض صادر می‌شود قطعی می‌باشد. احکام دادگاه بخش در امور جنحه خواه غیابی و خواه حضوری فقط قابل پژوهش است و مهلت پژوهش از روز اعلام به متهم در دادگاه یا ابلاغ واقعی رأی به او و با رعایت مسافت ده روز است.» و به موجب ماده ۴۳۱ همان قانون: «احکام دادگاه‌های جزایی در موارد ذیل قابل فرجام است: ۱- احکام دادگاه‌های جنحه که مدت پژوهش آن‌ها منقضی شده است. ۲- احکام دادگاه‌های جنحه که پس از رسیدگی پژوهشی صادر شده. ۳- احکام دادگاه استان و احکام دادگاه جنایی.»

خطا در این قبیل موارد بسیار نادر و احتمال آن در حدی است که چندان قابل اعتنا نمی‌باشد؛ زیرا بیش‌تر جرایم خلافی جنبه مادی داشته و دستیابی به ادله برای اثبات آن‌ها سهل‌تر می‌باشد. ثانیاً: به طور معمول کسانی که به این نوع از مجازات‌ها محکوم می‌شوند، برای اعتراض به آن‌ها تمایل چندانی ندارند. ثالثاً: اصولاً این نوع از محکومیت‌ها آثار کیفری به دنبال ندارند. بنابراین از جهت اجرای عدالت مشکلی برای جامعه ایجاد نمی‌کند (القللی، ۱۹۴۶، ص ۱۲).

در مورد تمایز احکام صادره از دادگاه‌های جنحه و جنایی، توجه به این نکته ضرورت دارد که رسیدگی دادگاه جنایی از لحاظ ماهوی کم‌تر قابل تردید است؛ زیرا اولاً: دادگاه یاد شده باتعدد قاضی و توسط قضات باتجربه رسیدگی را انجام می‌دهد. ثانیاً: با تشریفات و ترتیبات خاصی دادرسی را برگزار می‌کند. ثالثاً: فرع بر تحقیقات مقدماتی دادرسی را به انجام می‌رساند. رابعاً: در بیش‌تر پرونده‌هایی که در این دادگاه مطرح می‌شود وکیل مداخله دارد. از این رو احتمال این که در احکام صادره از دادگاه جنایی خطا و اشتباه ماهوی رخ دهد، بسیار نادر است و در عین حال برای پرهیز از اشتباهات حکمی، چنین احکامی قابل فرجام می‌باشند. فرجام، به منظور نظارت بر حسن اجرای قانون در دادگاه‌های تالی اعمال و اجرا می‌شود و مبنای آن رفع اشتباهات حکمی و قانونی است که ممکن است در احکام دادگاه‌ها راه پیدا کرده باشد (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۲۰۷ و فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۱۲۳۵). به هر حال هر یک از روش‌های فوق در جهت دادرسی عادلانه مکمل دیگری است و زمینه بازنگری و بازبینی احکام و آرای قضایی را به ترتیب خاصی فراهم می‌آورند.

شایان ذکر است که اعاده دادرسی روشی کاملاً استثنایی جهت بازبینی احکام قطعی است که تنها در موارد محدودی امکان اعمال آن وجود دارد و با اصل قابل تجدیدنظر بودن آرا مغایرت ندارد. از این رو آن را طریق فوق‌العاده اعتراض به احکام می‌خوانند. اعاده دادرسی برای احکام قطعی یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، بویژه نسبت به احکامی که در مرحله بدوی قطعی محسوب می‌شوند؛ چرا که اگر راهی برای جبران اشتباهاتی که در آینده معلوم می‌شود، وجود نداشته باشد، موجب نادیده گرفتن عدالت خواهد بود (بهنام، ۱۹۸۷، ص ۴۴۱).

در ایران، قانون‌گذار بعد از انقلاب همواره در مقام وضع مقررات تجدیدنظر بر قطعی بودن آرا تصریح و تأکید ورزیده و قابل تجدیدنظر بودن را به عنوان استثنای پیش‌بینی کرده

است^۱، در حالی که در همه موارد یاد شده دامنه استثنا از اصل گسترده‌تر بوده، حتی در جهت مغایر با آن سیر کرده است؛ چرا که موارد و مراتب تجدیدنظر را به حدی توسعه داده که اعتبار امر مختوم کیفری را نیز متزلزل ساخته و ناپایداری آرا و احکام قضایی را دامن زده است. در جهت رفع این نابسامانی بایستی چاره اندیشی عمیق‌تری در مورد کل نظام دادرسی و حتی نظام حقوقی صورت پذیرد. همان‌طور که یادآور شدیم این آشفتگی ناشی از برداشت غلطی است که از احکام فقهی در این باب شده است، درحالی که موارد نقض که فقها متعرض آن شده‌اند به مثابه اعاده دادرسی در عالم حقوق است که طریق استثنایی برای اعتراض به احکام محسوب می‌شود. بلی وقتی احکام قطعیت پیدا کردند دیگر نباید بهانه‌ای برای نقض آن‌ها وجود داشته باشد و از این جهت، دیدگاه فقها کاملاً منطقی است، ولی تفکیک مراحل رسیدگی و بازبینی و بازنگری آرای قضایی در دو یا سه مرحله با معیارهای فقهی مغایرت نداشته، در جهت اهداف کلی شریعت قرار دارد. آنچه نگرانی را بیش‌تر می‌سازد این است که با وجود این ادعا و تغییر پی در پی قوانین در این باب، قطعیت پیدا کردن آرا معنا و مفهوم خود را نیز از دست داده است.

دو- قاعده صلاحیت: تعیین مرجع صالح برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم در مورد درخواست تجدیدنظر اولین امری است که در جهت اعمال حق تجدیدنظر باید آن را مورد توجه و بررسی قرار داد. کدام دادگاه و مرجع قضایی برای این امر صالح است و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ توصیه و تأکید بر این است که دادگاه تجدیدنظر نسبت به دادگاهی که تصمیم اولیه را اتخاذ کرده است، عالی و بالاتر باشد^۲. چنان که گذشت بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی

۱. به موجب ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۸۷: «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قطعی است مگر در موارد ذیل که قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد: ۱- ...». در ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و ماده ۲۸ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ مصوب ۱۳۶۷ نیز همین عبارت آمده است.

۲. صرف نظر از انتقاداتی که بر واخواهی شده و آن را از موجبات اطاله دادرسی دانسته‌اند (القللی، ۱۹۴۶، ص ۲ و محمود مصطفی، ۱۹۷۰، ص ۵۳۳)، با فرض آن که واخواهی را از اقسام تجدیدنظر به حساب آوریم به طور در این روش اعتراض نزد همان دادگاه قبلی صادرکننده رأی قابل رسیدگی است و علت آن، این است که در واخواهی فرض بر این است که دادرسی هنوز پایان نیافته و متهم دفاع لازم را از خود به عمل نیاورده است. بنابراین باید به متهم برای دفاع فرصت داده شود و دادرسی به صورت کامل انجام پذیرد. مبنای حق واخواهی در باب صدور حکم غیابی را پاره‌ای از مؤلفین «خطای مفروض» دانسته‌اند و بر این باورند که در چنین مواردی فرض بر این است که

حقوق مدنی و سیاسی این مطلب را صراحتاً مورد تأکید قرار داده بود. منظور از عالی و بالاتر بودن این نیست که دارای چنین عنوانی در بین تشکیلات قضایی باشد، بلکه باید دارای ویژگی‌هایی باشد که آن را کاملاً از دادگاه پایین‌تر متمایز سازد. در اینجا هم مفهوم و معنای شخصی و هم مفهوم و معنای سازمانی صلاحیت مورد نظر است.^۱ یعنی این که اولاً: دادگاه‌های تجدیدنظر باید از جهت سازمانی و اداری غیر از دادگاه‌های بدوی باشند و قضات دیگری غیر از قضات دادگاه بدوی عهده‌دار امر دادرسی در دادگاه‌های مزبور باشند. ثانیاً: در بعد شخصی دادگاه تجدیدنظر باید دارای این ویژگی‌ها باشد: الف - از جهت ترکیب دادگاه: دادگاه تجدیدنظر باید به روش تعدد قاضی اداره و برگذار شود و تعداد قضات باید سه و یا پنج نفر باشند. اگرچه راجع به برتری روش تعدد قاضی و روش قاضی واحد (وحدت قاضی) اختلاف نظرهایی وجود دارد، در حال حاضر در اکثر، بلکه در تمامی کشورهای دنیا، روش تعدد قاضی، لااقل در دادگاه‌های تجدیدنظر، بیش‌تر مقبولیت پیدا کرده است. روش تعدد قاضی امکان هم‌اندیشی و دقت نظر بیش‌تر را فراهم می‌آورد و اعتماد و اطمینان به آرای قضایی را افزایش می‌دهد. ب - از جهت تجربه و سابقه کار: قضات دادگاه‌های تجدیدنظر باید تا حد مقبولی دارای سابقه کار قضایی بوده و از مهارت، تجربه و سابقه درخشان در گذشته برخوردار باشند (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۵۳).

سه - قاعده محدودیت زمانی: برای این که افراد ذینفع بتوانند از حق تجدیدنظر بهره‌مند شوند، باید زمان کافی برای تقدیم درخواست و یا دادخواست در اختیار داشته باشند. این وقت باید به حدی باشد که باتوجه به نزدیکی و دوری مسافت و شرایط و امکانات تجدیدنظر اعمال این حق ممکن و میسر باشد. در حال حاضر در حقوق ایران در بیش‌تر موارد

حکم صادره خالی از اشتباه و خطا نیست. لذا باید به همان دادگاه فرصت داده شود تا چنانچه به اشتباه پی برد آن را اصلاح کند (زکی ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۸۲).

۱. در آیین دادرسی صلاحیت (jurisdiction) بیش‌تر از جهت سازمانی و تقسیم کار بین واحدهای مختلف قضایی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این بعد منظور از صلاحیت، اختیار و تکلیفی است که یک مرجع قضایی برای رسیدگی به موضوعی و تصمیم‌گیری در مورد آن دارد. صلاحیت از جهتی منشاء تکلیف و از جهتی منشاء اختیار است. به این اعتبار که تشخیص صلاحیت به دادگاه مربوط می‌شود، اختیار است و به این اعتبار که پس از تشخیص صلاحیت دادگاه، باید رسیدگی را به انجام رساند، تکلیف محسوب می‌شود (شمس، ۱۳۸۱، ص ۳۹۲).

مهلت تجدیدنظر خواهی بیست روز در داخل و دو ماه در خارج از کشور تعیین گردیده است. این مقدار زمان، وقت مناسبی برای تقدیم اعتراض است، اما بایستی با لحاظ بعد مسافت، مدت دیگری به آن اضافه شود تا ذینفع بتواند اعتراض خود را تقدیم کند. در نظام حقوقی مصر در واخواهی و استیناف مهلت اعتراض ده روز با رعایت مسافت و در فرجام چهل روز تعیین گردیده است (عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۸۳ و الشواربی، ۱۹۸۸، ص ۱۵۲). البته اعاده دادرسی در امور کیفری مقید به وقت نیست و در صورت حصول شرایط آن، حتی اگر حکم اجرا شده باشد، امکان اعتراض فراهم است.

چهارم - محدودیت مراتب: با وجود آن که تجدیدنظر از لوازم دادرسی عادلانه به حساب می‌آید، در عمل نباید به گونه‌ای باشد که با مبنای دادرسی، که اجرای عدالت و فصل خصومت است، مغایرت داشته باشد. در این جهت تجدیدنظر باید محدود به یک و یا در مواردی مثل احکام صادره از دادگاه‌هایی که قضات آن‌ها از تجربه کافی برخوردار نیستند، همچون دادگاه‌های جنحه سابق، محدود به دو مرتبه باشد. اگر راه تجدیدنظر برای مراتب عدیده باز باشد، دادرسی به سرانجام نمی‌رسد و چنین شیوه‌ای آشکارا نقض غرض خواهد بود. یکی از قواعد مهم در آیین دادرسی، قاعده اعتبار امر مختوم یا اعتبار قضیه محکوم بهاست. این قاعده دلالت بر این دارد که وقتی در مورد پرونده‌ای حکم قطعی صادر شد، این حکم در مورد طرفین لازم الاجراست و نباید امکان از سرگیری موضوع به هیچ وجه فراهم باشد. وجود مراتب متعدد تجدیدنظر، این قاعده را که از قواعد مهم دادرسی است متزلزل می‌سازد و مشکلات زیادی برای دستگاه قضایی و جامعه به وجود می‌آورد. البته مقتضای احتیاط و عدالت این است که باب تجدیدنظر نباید حتی در این مرحله بکلی مسدود گردد. از این رو اعاده دادرسی به عنوان یک طریق فوق‌العاده همواره باز است و در پرتو آن، امکان بازبینی احکام در موارد نادر و استثنایی نیز فراهم است.

با این وصف، تجدیدنظر تشخیصی و احتیاطی که به تازگی در حقوق ایران مورد شناسایی قرار گرفته، قابل ایراد و اشکال است؛ زیرا در تجدیدنظر تشخیصی، به طور خودکار و بدون هیچ توجیه منطقی، یک مرتبه به مراتب تجدیدنظر اضافه می‌شود و از سوی دیگر با توجه به مقررات مربوط، شأن دیوان عالی کشور در حد دادگاه‌های تالی تنزل داده شده است و با وجود تجدیدنظر احتیاطی راه اعتراض به آرا و احکام قضایی همواره باز بوده، سرنوشت همه آرا درهاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ چراکه هر آینه این احتمال وجود دارد که محکومین و کسانی که رأی به ضررشان صادر شده است، با توسل به این طریق، رأی قبلی را دچار تزلزل سازند. ایرادات

و اشکالات این دو طریق فراتر از این است و بررسی آن‌ها فرصت دیگری می‌طلبد. بنابراین منحصر ساختن راه‌های تجدیدنظر به چهار صورت مذکور (واخواهی، استیناف، فرجام و اعاده دادرسی) همانند مقررات سابق و رویه‌ای که بسیاری از کشورها همانند مصر و فرانسه در پیش گرفته‌اند، کاملاً معقول و منطقی است و باید طرق دیگر (تجدیدنظر تشخیصی و احتیاطی) کنار گذاشته شود.

خلاصه آن که نادیده گرفتن تجدیدنظر، تفریط و توسعه دادن آن تا این حد افراط است و راه صواب این است که به صورت محدود و مبتنی بر مبانی علمی در فرآیند دادرسی عادلانه مورد توجه قرار گیرد.

چهار- ذینفع بودن: حق اعتراض و یا تجدیدنظر باید برای شخصی در نظر گرفته شود که از لحاظ فردی و یا اجتماعی در رأیی که صادر شده است، ذینفع و یا ذی‌ضرر باشد. در منطق آیین دادرسی کیفری امروزی طرفین یک پرونده کیفری عبارتند از: دادستان و متهم و در مواردی که موضوع دعوا جنبه خصوصی داشته باشد، شاکی و یا مدعی خصوصی نیز به عنوان یک طرف دیگر محسوب می‌شود. به حسب مورد، این سه شخص نسبت به دعوا و رأیی که درباره آن صادر می‌شود، ذینفع به شمار می‌آیند؛ اما حدود ذینفع بودن آن‌ها را نمی‌توان یکسان در نظر گرفت؛ زیرا مصالح و منافع هر سه یکسان و به یک اندازه نیست.

دادستان به عنوان مقامی که عهده دار نمایندگی جامعه و مأمور اجرای عدالت است، می‌تواند به همه آرا و احکام صادر شده از مراجع قضایی، حتی احکامی که به ضرر متهم صادر شده است، اعتراض کند؛ چراکه دادستان در یک پرونده کیفری تنها نقش طرف دعوا را عهده‌دار نیست، بلکه بیش‌تر در مقام اجرای عدالت و دادگستری است؛ مضافاً این که متهم نیز به نوبه خود یکی از افراد جامعه محسوب می‌شود و دادستان مکلف است در جهت حمایت از او، به عنوان یک شهروند، فعالیت کند. از این رو در بیش‌تر نظام‌های حقوقی برای دادستان این حق وجود دارد که نسبت به همه آرای که برخلاف حق و عدالت تشخیص می‌دهد، اعتراض و تجدیدنظرخواهی کند، ولو آن که این رأی در ظاهر به نفع جامعه و به ضرر متهم صادر شده باشد (فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۳۳۶؛ البغال، ۱۹۶۳، ص ۱۸۵ و مامون سلامه، ۱۹۸۸، ص ۳۷۵).

زیرا اگر حکم، به ناحق و نادرست در مورد متهم صادر شده باشد، بی‌عدالتی است و بی‌عدالتی هیچ گاه به نفع جامعه نیست و جامعه از بی‌عدالتی بیش از هر چیز دیگری متضرر می‌شود. اعتراض متهم به تصمیمات و آرای که مقامات قضایی به ضرر او اتخاذ می‌کنند، از جمله حقوق دفاعی متهم محسوب می‌شود و باید این امکان برای متهم فراهم باشد که بتواند نسبت

به چنین تصمیماتی تجدیدنظرخواهی کند. متهم می‌تواند این حق را رأساً و یا توسط وکیل خود اعمال کند؛ ولی این حق به ورثه او انتقال پیدا نمی‌کند. این حق از این حیث قائم به شخص است و مادامی که صاحب حق در قید حیات است می‌تواند از آن استفاده کند؛ زیرا در صورتی که متهم در هر یک از مراحل رسیدگی و دادرسی فوت کند، دعوای کیفری به خاطر فقدان یکی از ارکان متوقف خواهد شد و در چنین مواردی امکان تعقیب دعوای عمومی از بین می‌رود و به همین اعتبار نیز مراجع قضایی بایستی قرار موقوفی تعقیب صادرکنند.

هر چند دادرسی عادلانه در جهت برقراری توازن و تعادل بین توان دولت و متهم جریان پیدا می‌کند، نباید حمایت از زیان‌دیده از جرم را نیز از نظر دور داشت. از این رو در مواردی که منافع و مصالح او ایجاب می‌کند، باید امکان بهره‌مندی او از حق تجدیدنظر فراهم باشد. در مواردی که موضوع اتهام واجد جنبه خصوصی باشد و جرم از جمله جرایم قابل گذشت به شمار می‌آید و یا در مواردی که زیان دیده، دعوای خصوصی خود را به تبعیت از دعوای کیفری نزد دادگاه کیفری اقامه کرده است، او نیز حق دارد به تصمیماتی که به ضرر او اتخاذ می‌شود اعتراض کند. البته در بیش‌تر نظام‌های حقوقی، شاکی و یا مدعی خصوصی تنها در مورد دعوای مدنی ذینفع محسوب می‌شود و در رابطه با دعوای کیفری و عمومی از چنین حقی برخوردار نیست (عبدالقادر، ۱۹۸۲، ص ۱۹۶ و الشواربی، ۱۹۸۸، ص ۱۴۹).

در حال حاضر، در حقوق ایران در مورد حق اعتراض شاکی و یا مدعی خصوصی دو مقرر قانونی وجود دارد که بین آن‌ها تعارض وجود دارد؛ چرا که به موجب مقررات قانون آیین دادرسی کیفری جدید، شاکی و مدعی خصوصی همانند متهم و دادستان از حق تجدیدنظر برخوردار است و بر اساس تبصره ۵ ماده ۲۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب تنها از جهت ضرر و زیان از این حق برخوردار است.^۱ از آن جاکه بند ج تبصره یاد شده مقید

۱. به موجب ماده ۲۳۹ ق.آ.د.ج: «شاخص زیر حق درخواست تجدیدنظر دارند:

الف - محکوم علیه یا وکیل و نماینده قانونی او.

ب - شاکی خصوصی یا وکیل یا نماینده قانونی او.

ج - رئیس حوزه قضائی در خصوص جرائمی که به موجب قانون تعقیب آن‌ها به عهده او گذارده شده است». و به موجب تبصره ذیل ماده ۲۳۲ همان قانون: «منظور از آرای قابل درخواست تجدیدنظر در موارد فوق (مواردی که آرا قابل تجدیدنظر است) اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب یا موقوفی تعقیب است». تبصره ۵ ماده ۲۰ قانون اصلاحی: «شاخص ذیل می‌توانند از رای دادگاه کیفری استان تقاضای تجدیدنظر نمایند:

الف - محکوم علیه یا نماینده قانونی وی.

است و بند ب ماده ۲۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری جدید مطلق، بنا به قاعده حمل مطلق بر مقید، بند ب یاد شده مقید و محدود می‌شود و شاکی یا مدعی خصوصی تنها در صورتی که در خصوص ضرر و زیان، رأی به ضرر او صادر شود، می‌تواند به آن اعتراض کند. البته باید ضرر و زیان را در این جا به طور موسع در نظر گرفت؛ چرا که اگر ضرر و زیان در معنای خاص مورد توجه باشد، در جرایم جسمانی که شاکی از حق قصاص و یا دیه برخوردار است، نمی‌تواند به رأی که به ضرر او صادر شده است، اعتراض کند؛ زیرا قصاص و دیه موضوع دعوای خصوصی قرار نمی‌گیرند و تنها در قالب شکایت خصوصی قابل مطالبه هستند.

شایان ذکر است: بر خلاف متهم که حق اعتراض او قائم به شخص است، حق اعتراض شاکی و مدعی خصوصی قابل انتقال به ورثه و سایر قائم مقام‌های قانونی او نیز می‌باشد.

پنج - منع تصمیم‌گیری به ضرر متهم: اصولاً اعتراض معترض نباید به ضرر او تمام شود؛ چرا که اگر اعتراض نمی‌کرد، وضعیت او از آنچه هست بدتر نمی‌شد. به عبارت دیگر: وقتی کسی به رأی اعتراض می‌کند، در پی تحصیل وضعیت و شرایط بهتری است و انتظار وضعیت بدتر را ندارد و اگر احتمال دهد که وضعیت او بدتر می‌شود، چه بسا به همین وضع تن داده و اعتراض نکند. بنابراین اگر متهم به رأی که در مورد او صادر شده است اعتراض کند، چنانچه دادگاه تجدیدنظر رأی صادر شده را از جهت انطباق با موازین قانونی صحیح تشخیص دهد، ولی مجازات را متناسب نداند، نمی‌تواند مجازات را بیش از میزانی که در رأی دادگاه بدوی آمده است، افزایش دهد. قانون‌گذار در ماده ۲۵۸ قانون آیین دادرسی جدید و تبصره ۳ ماده ۲۲ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب همین معنا را مورد تأکید قرار داده و مقرر داشته است که دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجازات تعزیری و یا بازدارنده مندرج در حکم بدوی را تشدید نماید.^۱ البته قلمرو این ممنوعیت تا حدی است که اولاً: متهم تجدیدنظرخواهی

ب - دادستان

ج - مدعی خصوصی یا نماینده قانونی وی از حیث ضرر و زیان».

۱. به موجب ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری سابق: «تشدید مجازات محکوم علیه یا تعیین مجازات برای متهمی که در دادگاه جنحه برائت حاصل کرده است، مجاز نخواهد بود مگر در مواردی که مدعی العموم بدایت یا مدعی العموم استیناف تقاضای استیناف کرده باشند خواه اصلاح‌خواه تبعاً». در ماده ۲۵۸ ق.آ.ک جدید این قاعده اینگونه مورد حکم قرار گرفته است: «دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجازات تعزیری مقرر در حکم بدوی را تشدید نماید مگر در مواردی که مجازات مقرر در حکم بدوی کم‌تر از حداقل میزانی باشد که قانون مقرر داشته و این امر مورد اعتراض شاکی تجدیدنظر خواه و یا مقامات مذکور در ماده (۲۳۵) این قانون قرار گیرد که در این موارد مرجع

کرده باشد، نه دادستان و یا شاکی خصوصی. ثانیاً: دادگاه تجدیدنظر و یا دادگاهی که پس از نقض به اتهام رسیدگی می‌کند رأی را از جهت انطباق با موازین قانونی صحیح تشخیص دهد؛ چه آن که در چنین مواردی اختیارات دادگاه تجدیدنظر به اعتبار اثر انتقالی تجدیدنظر، محدودیت پیدا می‌کند و بررسی آن از حوصله بحث فعلی ما خارج است و در مقاله دیگری آن را مورد بررسی خواهیم داد.

شش - رعایت حقوق دفاعی: منظور از حقوق دفاعی، مجموعه امکانات، امتیازات و شرایطی است که متهم می‌تواند برای دفاع از خود از آن‌ها بهره‌مند شود، از قبیل: حق اطلاع از اتهام، حق سکوت، حق انتخاب وکیل، انتخاب مترجم، محاکمه علنی، حق حضور و غیره. متهم باید در تمام مراحل دادرسی از جمله مرحله تجدیدنظر از این حقوق برخوردار باشد و برای بهره‌مندی او از این حقوق مانعی در بین نباشد. متهم باید بتواند در وقت و مهلت مناسب اعتراض خود را به مرجع صالح تقدیم کند و ادله مربوط را تهیه و ارایه نماید و نیز باید بتواند در صورت نیاز نزد مرجع تجدیدنظر حضور یافته، دفاعیات شفاهی خود را مطرح نماید. در این مرحله همانند سایر مراحل دادرسی، متهم باید بتواند از خدمات وکیل و مترجم بهره‌مند شود. در اسناد بین‌المللی به گونه‌های مختلفی بر رعایت این حقوق تأکید شده است (بند ۲۶ راهنمای نمونه سازمان عفو بین‌الملل).

هفت - رعایت تشریفات: اصولاً بخش عمده‌ای از فعالیت قضایی تشریفات است که رعایت آن‌ها برای حسن انجام دادن امور قضایی ضرورت دارد و برای هر چه بهتر انجام شدن دادرسی چاره‌ای جز رعایت آن‌ها نیست. این تشریفات شامل تقدیم دادخواست و یا درخواست، ارایه لایحه دفاعیه و ادله، پرداخت هزینه مربوط، تبادل لوایح و اموری از این قبیل می‌شود. البته تشریفات نباید به گونه‌ای باشد که عملاً موجب محرومیت اشخاص از حقوقشان شود و نتوانند از حقوقی که در عرصه‌های مختلف برای آن‌ها در نظر گرفته شده است استفاده نمایند. به عنوان مثال پرداخت هزینه دادرسی از جمله اموری است که تجدیدنظر خواه باید از عهده آن برآید؛ ولی اگر واقعا قادر به پرداخت نبود نباید او را از حق تجدیدنظر محروم کرد، بلکه در چنین مواردی همان طور که در قانون‌گذاری بسیاری از کشورها پیش بینی شده است، باید چنین کسی بتواند بدون پرداخت هزینه دادرسی تجدیدنظرخواهی کند. نکته حایز اهمیت در این جا این است که تشریفات، حتی الامکان باید ساده و راهگشا بوده، در جهت احقاق حق و

اجرای عدالت رعایت آن‌ها ضرورت داشته باشد (فتحی سرور، ۱۹۸۱، ص ۱۲۰۸). توجه به این نکته نیز ضرورت دارد که به حسب مورد ممکن است تشریفات تجدیدنظر در هر یک از صورت‌های اعتراض به آرا و احکام با دیگری تفاوت داشته باشد.

نتیجه

در نظام حقوقی ایران هنوز به تجدیدنظر به دیده تردید نگریسته می‌شود و نوعی سردرگمی در این راه وجود دارد. تحول قانون‌گذاری در این باب بخوبی واقعیت امر را آشکار می‌سازد و بوضوح حکایت از عدم شناخت صحیح و کامل از این نهاد مهم حقوقی توسط قانون‌گذار دارد. در این مقاله با بررسی مفهوم و ماهیت تجدیدنظر و تبیین شقوق و صورت‌های مختلف آن معلوم می‌گردد که این نهاد و تأسیس حقوقی مبتنی بر یک معیار منطقی است که در همه نظام‌های حقوقی با تفاوت‌های اندک و ویژه مورد پذیرش قرار گرفته است و روگردانی از آن به منزله نادیده انگاشتن یک واقعیت مهم در دنیای امروز است. ضعف بینش در این زمینه، قانون‌گذار را به افراط و تفریط در وضع مقررات مربوطه کشانده است، تا جایی که اصلی را به عنوان اصل «قطعی بودن آرا» تأسیس کرده، و استثنای آن را گسترده‌تر از اصل قرار داده است. بدون تردید، تجدیدنظر یکی از راه‌هایی است که برای پی بردن به واقعیت مفید و موثر می‌باشد. تجدیدنظر باعث اعتماد و اطمینان بیش‌تر به آرا و احکام قضایی می‌شود و از بی‌عدالتی و نابسامانی قضایی جلوگیری می‌کند. بر همین اساس، تجدیدنظر از لوازم و شرایط دادرسی عادلانه در دنیای امروز محسوب می‌شود.

افزون بر این، در حال حاضر همه شرایطی که در شرع برای دادرسی مقرر و پیش بینی شده است، فراهم نیست تا قضاوت و دادرسی را به صورت یک مرحله‌ای، آن طور که فقها باور دارند، به انجام برسانیم. دادرسی توسط قضات کم تجربه و ناآزموده، ولو دانشمند و مجتهد، به صورت یک مرحله‌ای خطایی بزرگ و نابخودنی است. منطق حقوق و قضا در دنیای امروز چنین شیوه‌ای را نمی‌پذیرد و لااقل ضرورت‌های فعلی جامعه ما اقتضا می‌کند که از تجدیدنظر روگردان نباشیم. همچنین در مقایسه دیدگاه‌های موافقین و مخالفین تجدید نظر در می‌یابیم که جهات مثبت و محاسن آن بر معایب و ایرادهای احتمالی آن رجحان دارد و لازمه دادرسی عادلانه است.

البته آنچه از اهمیت برخوردار است، این است که تجدیدنظر همانند هر نهاد حقوقی دیگر باید مبتنی بر قواعد و اصولی باشد تا بتواند کارکرد مفید و شایسته خود را داشته باشد. تجدیدنظر به شکلی که در سال‌های اخیر در قانون‌گذاری ایران تحول‌پذیری داشته است،

بروشنی حکایت از نگرش غیراصولی به این نهاد دارد و هنوز نیز به صورت منطقی در نیامده است. بدون تردید اگر از ابتدا به صورت اصولی و قاعده‌مند به این نهاد نگریسته می‌شد نیاز به این همه آزمون و خطا وجود نداشت. هر یک از قواعد و اصول حاکم بر تجدیدنظر از یک پشتوانه منطقی و حقوقی برخوردار است که باعث از بین رفتن معایب احتمالی آن و کارآمدی آن در فرآیند دادرسی خواهد شد.

مأخذ

- ۱- آقای، بهمن؛ فرهنگ حقوق بشر (تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶ش).
- ۲- ابوعامر، محمد؛ شائبة الخطافی الحكم الجنائی (الاسکندریة، دارالمطبوعات الجامعیة، ۱۹۸۵ م).
- ۳- امیددی، جلیل؛ حقوق بشر در دعاوی کیفری بر اساس اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۹، پاییز ۱۳۷۹ش.
- ۴- البغال، السید حسن؛ طرق الطعن و التشريع الجنائی (چاپ دوم: القاهره، عالم الکتب، ۱۹۶۳ م).
- ۵- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه (دوره جدید)، ج ۴ (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش).
- ۶- رمسیس، بهنام؛ الاجراءات الجنائیه تأسیلا و تحلیلا (الاسکندریة، منشأة المعارف، ۱۹۷۸م).
- ۷- شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی (چاپ دوم: تهران، میزان، ۱۳۸۱ش).
- ۸- الشواربی، عبدالحمید؛ طرق الطعن فی الاحکام الجنائیه (الاسکندریة، دارالفکر الجامعی، ۱۹۸۸م).
- ۹- صادق المرصفاوی، حسن؛ المرصفاوی فی اصول الاجراءات الجنائیه (چاپ دوم: الاسکندریة، منشأة المعارف، ۱۹۸۲م).
- ۱۰- صدقی، عبدالرحیم؛ القواعد الاجرائیه و انعکاسها علی أداءالعدالة، المجلةالعربیة للفقہ و القضاء، القاهرة، شماره ۲۱، اپریل نisan ۱۹۹۹م.
- ۱۱- صفوت، احمد؛ النظام القضائی فی انجلترا (بی نا)، ۱۹۲۳م.
- ۱۲- عبید، رؤف؛ مبادئ الاجراءات الجنائیه (چاپ هفدهم: عین شمس (مصر)، دارالجيل للطباعة، ۱۹۸۹م).
- ۱۳- الفاروقی، حارث سلیمان؛ المعجم القانوني (انکلیزی - عربی)، ج ۵ (بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۸۸م).
- ۱۴- فتحی سرور، احمد؛ النقض الجنائی و اعادة النظر (القاهرة، دارالنهضةالعربیة، ۲۰۰۳م).
- ۱۵- فتحی سرور، احمد؛ الوسيط فی قانون الاجراءات الجنائیه (چاپ چهارم: القاهرة، دار النهضة العربیة، ۱۹۸۱م).
- ۱۶- القللی بک، مصطفی؛ طرق الطعن فی الاحکام، مجلة القانون و الاقتصاد، سال ۱۶، ش ۲، ۹۴۶ م.
- ۱۷- کرم، عبدالواحد؛ معجم المصطلحات القانونية (بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۸م).

- ۱۸- گلدوست جویباری، رجب؛ بررسی تشکیلات و صلاحیت شعب تشخیص دیوان عالی کشور، علوم جنایی (مجموعه مقالات) (تهران، سمت، ۱۳۸۳ش).
- ۱۹- متین دفتری، احمد؛ آیین دادرسی مدنی (چاپ دوم (جدید): تهران، مجد، ج ۱ و ۲ (در یک مجلد)، ۱۳۸۱ش).
- ۲۰- محمد سلامه، مأمون؛ الاجراءات الجنائية في التشريع المصرى (القاهرة، دارالفکر العربی، جلد ۱، ۱۹۸۸م).
- ۲۱- محمود مصطفی، محمود؛ شرح قانون الاجراءات الجنائية (چاپ دهم: القاهرة، دارالنهضة العربیة، ۱۹۷۰م).
- ۲۲- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، ج ۱ (چاپ سوم: تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲ش).
- ۲۳- نجیب حسنی، محمود؛ شرح قانون الاجراءات الجنائية (القاهرة، دارالنهضة العربیة، ۱۹۸۸م).
- 24- Arkin-Marc M., Speedy Criminal Appeal: a right without a remedy, Minnesota Law Review, vol. 74, 1990, p. 437-505.
- 25- Arkin-Marc M., Rethinking the constitutional right to a criminal appeal, UCLA Review, vol. 39, 1992, p. 503-580.
- 26- Belloni-Frank & Hodgson-Jacqueline, criminal injustice, 1st Pub (London, Macmillan Press LTD, 2000).
- 27- Carlson-Ronald, Criminal Justice procedure, 6th Ed, Cincinnati, Anderson publishing co, 2002.
- 28- Cohen-Jonathan Matthew, Inside Appellate Courts, 1st Pub, Michigan (U.S.A), University of Michigan Press, 2002.
- 29- Gibson-Bryan & Cavadino-Paul, Criminal Justice Process, 2nd, Ed, Winchester, Waterside Press, 2002.
- 30- Pattenden-Rosemary, English Criminal Appeals (New York, Oxford university Press, 1996).
- 31- Phillips-H. A. D., German Code of Criminal Procedure, The law Quarterly Review, no XXXVII, 1894, p. 16-31.
- 32- Sparack-John, Criminal procedure, 9th Ed, (New York, Oxford university Press, 2002).
- 33- Swaton-J. Norman & Morgan-Loren, Administration of justice, 2nd Ed (New York, Litton Educational Publishing, 1980).
- 34- Webster- Merriam, Webster's third new international Dictionary, Massachusetts (U.S.A), Springfield, 1993.

1. The first part of the document is a list of names and addresses.

2. The second part is a list of names and addresses.

3. The third part is a list of names and addresses.

4. The fourth part is a list of names and addresses.

5. The fifth part is a list of names and addresses.

6. The sixth part is a list of names and addresses.

7. The seventh part is a list of names and addresses.

8. The eighth part is a list of names and addresses.

9. The ninth part is a list of names and addresses.

10. The tenth part is a list of names and addresses.

11. The eleventh part is a list of names and addresses.

12. The twelfth part is a list of names and addresses.

13. The thirteenth part is a list of names and addresses.

14. The fourteenth part is a list of names and addresses.

15. The fifteenth part is a list of names and addresses.

16. The sixteenth part is a list of names and addresses.

17. The seventeenth part is a list of names and addresses.

18. The eighteenth part is a list of names and addresses.